هو العلیم

عالم مثال و حضور گذشته و آینده در آن

نسبت زمان و ماده با فعلیت علم الهی

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر ـ جلسه یکصدونهم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش از حضور فعلی حوادث آینده در عالم ماده

تلمیذ: این بحث را چندین بار قبلاً تکرار فرموده بودید؛ دربارهٔ همزمان بودن زمان با مکان، فرمودید که عالم ماده و طبع الآن هم هست و بود و چیز جدیدی ایجاد نمی‌شود؛ بلکه زمان می‌آید از تحقق خود عالم ماده پرده برمی‌دارد. عرض بنده این است که در این جسم محدودیتی وجود دارد و این مطلب چطور تحقق پیدا می‌کند که الآن بگوییم حرکتی که بعداً می‌خواهیم انجام دهیم یا حوادثی که بعداً تحقق پیدا می‌کند الآن هم هستند؟ نه در عالم مثال بلکه در عالم ماده و طبع که زمان می‌آید از آنها پرده برمی‌دارد، الآن کجا هستند؟ آیا ماورای عالمِ ماده، عالم مادهٔ دیگری داریم که می‌آید و می‌رود؟! چطور است؟!

تفاوت کشف واقعیت با خلق جدید

استاد: آنچه من خدمتتان عرض کردم این است که انسان در هر مرتبه، محکوم به عالم در همان مرتبه است. تا وقتی که انسان در عالم طبع است محکوم به طبع و قوانین طبع و عالم ماده است و وقتی که از عالم طبع و ماده بیرون می‌آید و در عالم برزخ قرار می‌گیرد، در آن حال می‌بیند که مشاهدات و ادراکاتش فرق می‌کند و با آنچه تابه‌حال ادراک می‌کرده تفاوت دارد. نه اینکه این عالم مثال و طبع با توجه به عالم مثال یک مرحلهٔ جدیدی برای او خلق می‌کند؛ نه‌خیر، عالم مثال کشف می‌کند و پرده برمی‌دارد از یک حقیقتی که در آن مخفی بوده است.

تمثیل تولد فرزند و کشف خلاف ذهنیات پدر

یک‌وقت مسئله‌ای پیدا می‌شود؛ مثل اینکه زیدی در این دنیا وجود ندارد و بعد متولد می‌شود؛ خُب این زید خلق می‌شود، متولد می‌شود. این زید در دو سال قبل نبوده است، بعد این زید خودش خلق می‌شود، پیدا می‌شود. یک‌وقت پدری هست فرض کنید که مسافرت رفته و بعد از پنج سال برمی‌گردد یک‌دفعه می‌بیند که یک کاکل‌زری در خانه‌اش می‌دود، می‌گوید که: «فلان فلان شده، چه شده؟! ما نبودیم، این از کجا آمده است؟!» می‌گوید که: «چیزی نبوده، آن موقع ما با هم بودیم، بعد تو رفتی.» می‌گوید: «نه، ما کاری نکردیم.» خلاصه این بگو، آن بگو، بعد شروع می‌کند شواهدی را ارائه دادن که طبق این شواهد این بچه از توست.

در بعضی از مناطق هست که...، می‌گویند مصاحبه می‌کردند که زنان ایرانی در خانه محبوس هستند و جایی نمی‌روند؛ به یک منطقه رفتند و پرسیدند: «شما چه کار می‌کنید؟» گفتند: «ما صبح مثلاً به زنجان می‌رویم، گندم درو می‌کنیم و به شوهرمان کمک می‌کنیم.» یک جایی رفتند، گفتند: «ما در خانه می‌نشینیم و خیاطی می‌کنیم، لباس برای بچه‌ها درست می‌کنیم.» خلاصه شواهد می‌آورد که ما در خانه بودیم و جایی نرفتیم.

این مسئله با مسئلهٔ اوّل تفاوت می‌کند؛ برای این پدر انکشاف است، خلق جدید نیست؛ یعنی در یک ذهنیتی بوده؛ مثلاً مسافرتی کرده است و پنج سال از زنش دور بود، بعد می‌نشیند با خودش فکر می‌کند که این زن من خیال می‌کند که من شهید شدم و کمی صبر کرده و عزاداری کرده است، از [این] اتفاق‌ها افتاده است، مثلاً در یک خبری، خبر دادند که: «شوهر تو در راه تصادف کرده است.»

حکایت فقدان حافظه و کشف واقعیت پس از بازگشت

این قضیه‌ای است که در یکی از بستگان از آشنایان ما اتفاق افتاده بود، نه قوم و خویش که عقد خوانده بودند، ولی هنوز عروسی نکرده بودند که شوهرش به شیراز سفر می‌کند تا به بعضی از

کارهایش سر بزند و برگردد بعد عروسی کنند، یک‌دفعه خبر می‌رسد که ایشان در شیراز تصادف کرده و فوت کرده است و کارت شناسایی و همهٔ چیزها هم در جیب شخص بوده است.

هرجا از او سؤال می‌کنند خبر پیدا نمی‌کنند، بعد می‌گویند که شاید این‌قدر تصادف شدید بوده است که آثاری باقی نمانده است، بعد از دو سال زنش هم ازدواج می‌کند، بعد انکشاف به عمل می‌آید که تصادف بوده است، ولکن او را به بیمارستان بردند و کسی از او خبر پیدا نکرده است. کُت و کارت شناسایی و مدارک او هم در آن ماشین جا مانده بود و بعد یک نفر خَیّر پیدا می‌شود که او را به خانه‌اش می‌برد و او هم کلاً حافظه و مشاعرش را از دست می‌دهد؛ یعنی اصلاً نه پدری، نه مادری، هیچ‌کس دیگر [را نمی‌شناخت]، اتفاق می‌افتد که افراد حافظه‌شان را از دست می‌دهند. و این شخص خَیّر وقتی می‌بیند که این حافظه‌اش را از دست داده است، می‌ماند او را کجا بفرستد! کجا می‌خواهد برود؟!

لذا او را سه، چهار سال پیش خودش نگه می‌دارد و بعد فجأتاً در یک قضیه که می‌خواسته از این‌طرف خیابان به آن‌طرف خیابان برود که چکی را از بانک بگیرد، یک ماشین به او می‌زند. این تصادف باعث می‌شود که حافظه‌اش دوباره مثل مشتی که به کله‌اش بخورد دوباره بچرخد و سر جای اوّلش بیاید! البته این تصادف شدید نبوده، زخمی و اینها نشده، فقط یک ضربه می‌خواست.

بعد یک‌دفعه می‌برد منزل و بعد کم‌کم می‌گوید: «من کجا هستم؟! من تهران بودم، چرا اینجا هستم؟!» بعد کم‌کم شروع می‌کنند قضایای چند سال پیش را برایش گفتن و خلاصه فوراً بلند می‌شود و به تهران می‌آید و اوّل کاری که می‌کند سراغ زنش را می‌گیرد! می‌گویند که: «بَه! چه نشسته‌ای که بچه هم دارد!» خلاصه به این کیفیت شده است.

مقایسه ذهنیات مادی با انکشاف واقعیت

حالا فرض کلام در این است که این شخص در این مدتی که این حالات برایش بود، چه ذهنیاتی نسبت به عیالش پیدا می‌کند؟! می‌گوید که: «این عیال هم لابد تابه‌حال صبر کرده است و بعد هم لابد وقتی دیده که من نیستم، طبعاً خواستگار برایش پیدا می‌شود و ازدواج کرده است.» و شروع می‌کند اینها را همین‌طور با قوانین مادی بررسی می‌کند، بعد بررسی می‌کند تا می‌بیند که فرض کنید به یک بچه هم می‌رسد.

حالا این مثال که نه، اینکه بچهٔ دیگری بوده، آن مسئلهٔ قبلی، اینکه فرض کنید بچهٔ خودش بوده می‌رسد و این حرف‌ها اصلاً هم خبر ندارد از اینکه یک مواقعه‌ای انجام شده یا نشده، اصلاً هیچ اطلاع ندارد. بعد یک‌مرتبه با یک مسئله و پدیده‌ای که برای او به‌هیچ‌وجه قابل قبول نیست، مواجه می‌شود؛ یعنی نگاه می‌کند می‌بیند که به او می‌گویند که: «این بچهٔ توست.» با این قواعدی که من در ذهن آوردم نمی‌سازد؛ چون اصلاً با او هم‌بستر نشده بودم.

این مدت هم که از این گذشته یک زنی هم نبوده که فرض کنید در خانه بماند، مثلاً زن جالب و جاذبی بوده، هنری داشته، جوان هم بوده، طبعاً شوهری هم برایش پیدا می‌شود. تمام این قواعد و قوانین دست‌به‌دست هم می‌دهند و یک ذهنیتی برای این درست می‌کنند که این می‌بایستی که الآن ازدواج کرده باشد، یک‌دفعه با خلافش مواجه می‌شود.

ر اینجا این بچه برای او خلق جدید نیست؛ بلکه انکشاف خلاف است؛ یعنی در ذهنیاتش کشف خلاف می‌شود که تمام ذهنیاتش، همهٔ آنچه در این مدت چند سال در ذهن خود می‌بافته، خلاف بوده. این را کشف می‌گویند. درست شد؟!

در مرحلهٔ اوّل که خلقی برایش پیدا بشود، خلق می‌گویند؛ یعنی نبوده و خلق شده. حالا صحبت در این است: آنچه انسان به آن می‌رسد و به عالم مثال توجه پیدا می‌کند، آنچه توجه پیدا می‌کند به عالم مثال، آیا برای او خلق است یا اینکه کشف یک واقعیت است؟! یک واقعیت برای او کشف می‌شود.

دو نگاه به حوادث آینده در کشف مثالی

حالا این واقعیتی که برای او کشف می‌شود ممکن است دو جنبه در اینجا پیدا کند: یکی اینکه

هنوز انسان مقهور عالم طبع است؛ یعنی در عین اینکه اطلاع بر مثال دارد، درعین‌حال به قوانین و عالم طبع هم پایبند است؛ یعنی در این دنیا زندگی می‌کند؛ این زندگی در این دنیا موجب می‌شود که این نسبت به قضایا و حوادث دو دید پیدا بکند. دید اوّل: اینکه این مسائلی که در این عالم دنیا هست قطعاً پیدا خواهد شد، بعد از ده سال دیگر پیدا خواهد شد. این یک مسئله است که ما اسمش را فقط یک دید، دید ظاهر، می‌گذاریم.

از آن‌طرف در خود می‌بیند که هنوز مطالبی در اینجا نیست؛ به‌خاطر اینکه امروز که سه‌شنبه است، یک قوانین مربوط به خودش را دارد و هنوز مسائل روز چهارشنبه اتفاق نیفتاده است. در عین اینکه به رأی‌العین دیده است که در روز چهارشنبه در همین مدرسهٔ دارالشفاء چه قضایایی اتفاق می‌افتد، چه طلبه‌هایی می‌آیند و چه طلبه‌هایی بیرون می‌روند، همه را دیده، ولی الآن منتظر وقوع آن قضایا و حوادث است. این مربوط به عالم مثال و ماده است.

بنابراین کسی که چشمش باز می‌شود و عالم مثال را مشاهده می‌کند؛ مشاهده یعنی اطلاع بر یک واقعه. اینکه می‌گویند: «مشاهده و اطلاع بر یک واقعه»، حکایت از این می‌کند: همان‌طوری‌که شما در خواب می‌بینید که فردا چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد، او هم می‌بیند که چه مسئله‌ای به‌دنبال خواهد آمد و اتفاق خواهد افتاد. تا اینجا مطلبی نیست؛ یعنی اینها قضایایی است که هنوز اتفاق نیفتاده است.

زمان و مکان متناسب با عالم مثال

حالا اگر ما از درجهٔ عالم مثال که خودش در آنجا تدریجی الحصول است، چون خود عالم مثال هم گرچه در حکم علت عالم ماده است، ولی در خود آنجا چون علت بلاواسطه و غیر فاصل بین ماده و عالم ملکوت هست، لذا در عالم مثال هم زمان است: ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾[1].

منتها زمان در مثال با زمان در ماده فرق می‌کند؛ آن زمان متناسب با خودش هست و جنبهٔ علّیت برای این زمان را دارد. به‌طورکلی می‌توانیم بگوییم که زمان و مکان در عالم مثال فشرده شده به‌طوری‌که مثلاً یک توجه به عالم مثال مثل توجه به هزار سال یا صد سال در عالم ماده است.

تلمیذ: اینکه احساس گذشت می‌کند مربوط به عالم مثال است یا در عالم بالاست؟

استاد: نه، در خود عالم ماده احساس گذشت زمان می‌کند و همین‌طور هم در عالم مثال احساس گذشت می‌کند. شما در خود مثال می‌بینید که از یک جا رفتید به جای دیگر و فلان شخص را دیدید، حرکت هست؛ حرکت در عالم مثال و در عالم خواب و مکاشفه هست، در همهٔ اینها زمان و مکان متناسب با خودشان وجود دارد؛ چون علت برای عالم ماده است، ولی قوانین در اینجا تفاوت دارد.

فرض کنید زمانی که شما در عالم مثال مشاهده می‌کنید، می‌بینید که موقع صبح است، می‌گویید: «دیدم صبح بود و فلانی آمد، شب نبود.» یا می‌گویید: «خواب دیدم که شب است و در جایی هستیم که چراغ‌ها روشن است و عده‌ای در آنجا حضور دارند.»؛ پس معلوم است بین شب و صبح در آنجا تفاوت است. یا می‌گویید: «ظهر بود، وقت ضحیٰ بود.» و امثال‌ذلک که خصوصیات عالم مثال است.

تفاوت مدت سفر مثالی با حرکت مادی

ولی صحبت در این است که اگر بخواهید زمانی را که در آنجا مشاهده می‌کنید در این زمان پیاده کنید، من‌باب‌مثال صد هزار سال طول می‌کشد. یعنی فرض کنید که اگر در آنجا در عرض یک ثانیه از یک شهر حرکت کردید و در شهر دیگر قرار گرفتید و به‌طورکلی بین صبح تا ظهر همه جای دنیا را گشتید، حالا اگر بخواهید با پای پیاده همه جای دنیا را بگردید، فرض کنید که ده سال طول می‌کشد که بخواهید یک دور به دور زمین بچرخید با این خصوصیات. شما همین جریان را که در عالم مثال دیدید، به‌حساب خودتان در آنجا بین صبح تا ظهر بود؛ گرچه در اینجا فرض کنید که اگر بخواهید

---

۱ سوره حج (۲۲)، آیه ۴۷؛ ***معادشناسی***، ج ۸، ص ۲۴۸: «و به‌درستی‌که یک روز در نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از سال‌هایی که شما به شمارش در می‌آورید.»

ملاحظه کنید، شاید پنج دقیقه خوابیدید یا کمتر خوابیدید.

ضرورت عبور از قوانین ماده برای فهم مثال

این مطالبی را که می‌گویم، خیلی مطالب ضروری است و این مثال‌هایی که می‌خواهم بزنم، همه‌اش به‌خاطر این است که مسئله از نقطه‌نظر علّیت روشن شود و اینکه باعث اختلاف شده، این است که تا ما در این تفکر هستیم، به آن تفکر نخواهیم رسید. من می‌خواهم شما را از این تفکر به یک تفکر دیگر عبور بدهم که این تفکر را رها کنید؛ این تفکر معلول قوانین ماده است. اشتباه در این است که ما با تفکر به قوانین ماده و در جهت ماده می‌خواهیم آنجا را هم بفهمیم؛ این جمع بین متناقضین است و اصلاً نمی‌شود. این نکته فقط هست که من با مثال و اینها می‌خواهم شما را نزدیک کنم و عبور بدهم و مِن‌حیثُ‌لایَشعر در آن تفکر دیگر که منطبق با مثال یا منطبق با ملکوت است قرار بدهم.

شما فرض کنید در خواب می‌بینید که یک صبح تا ظهر تمام شهرها را گشتید و همه‌جا را زیارت کردید و برگشتید، می‌شود یا نمی‌شود؟! می‌شود؛ چون خواب است، خواب هم که اشکالی ندارد. حالا اینکه در آنجا یک صبح تا ظهر از شما وقت گرفت، واقعاً از شما یک صبح تا ظهر وقت گرفت، شما خلافش را که دیگر نمی‌توانید وجدان کنید؛ می‌بینید و واقعاً احساس می‌کنید که این رفتن از منزلتان و زیارت اماکن مقدسه و بعد مراجعه به وطنتان، یک صبح تا ظهر از شما وقت گرفت. مثلاً یک دور، دور کرهٔ زمین می‌خواستید بگردید؛ فرض کنید که در آن‌طرف زمین در قسمت شمالی و یا مرکزی آمریکا بودید که مقابل مکه است و باید یک دور بگردید.

جهت قبله و معنای مقابله با کعبه

یک مسئلهٔ فقهی هم در اینجا هست، می‌گویند که: «قبله چطور است؟!» قبله اتّجاه به سمت کعبه است. فرض کنید که اگر کعبه در اینجا باشد، اتّجاهش به این است که ما به این سمت قرار بگیریم، حالا چه اشکال دارد که ما مقابل کعبه این‌طوری قرار بگیریم؟! چون اینکه می‌گویید که مقابل است، مقابل ما که نیست، مقابل ما فرض کنید که کوه است و از اینجا تا اینجا فرض کنید که هزار فرسخ فاصله است. به‌جای اینکه شما این‌طور بایستید، بگویید مقابل است، این‌طور بایستید و بگویید که این مقابل است. این دور کرهٔ زمین می‌گردد، صاف می‌آید می‌خورد به کعبه دیگر، چرا شما این‌طرفی ملاحظه می‌کنید؟!

روی چه حسابی است؟! ما این مرکز را قرار بدهیم، آن‌وقت فرض کنید که این مرکز در اینجاست، ما اصلاً این را که نمی‌بینیم، ما هزار فرسخ فاصله داریم؛ یعنی این از اینجا زمین برگشته، ما اینجا هستیم، ما باید دور زمین بگردیم تا به کعبه برسیم. اتّجاه به این می‌گویند که انسان در قبال کعبه بایستد و اینجا را جلوی خودش قرار دهد. حالا بنده می‌گویم که: «این‌طرف خلافش بایستید.» خلافش می‌ایستیم، دقیقاً مقابل کعبه واقع می‌شویم یا سمت، بنابر افرادی که نائی از بلد هستند، سمت واقع می‌شود؛ پس چرا این‌طوری؟!

تلمیذ: مقابل هستیم، دور که نمی‌زنیم، مقابل هستیم، مستقیم هستیم.

استاد: اصلاً مستقیم نداریم، زمین کروی است.

تلمیذ: زمین کروی باشد، ما که بایستیم روی کرهٔ زمین، مستقیم می‌ایستیم.

مقابله از دو سو و کرویت زمین

استاد: ببینید آقا، من یک چیزی به شما بگویم: اگر من اینجا مقابل شما بایستم، الآن دقیقاً مساوی با شما هستم یا نه؟! قشنگ از قسمت جلو به سرکار عالی می‌خورم. حالا اگر کسی عقب شما بایستد، آن هم از قسمت عقب به سرکار عالی می‌خورد! هر دو به شما می‌خوریم، یکی این‌طرف و آن‌طرف نمی‌رود! شما نمی‌توانید بگویید که آن کسی که الآن عقب شما ایستاده، به سمت شما نیست.

حالا به کدام مقابل می‌گویند؟! به من یا او؟! به هر دو! چون شما که در مرکز قرار گرفتید و دو نقطهٔ مقابل هم قرار دارد؛ هم من مقابل شما هستم و هم آن شخص مقابل شماست، چرا شما فقط این‌طرف

را مقابل می‌دانید؟!

تلمیذ: مسیر شما افقی است... ولی آن دور می‌زند...

استاد: وقتی کرهٔ زمین مدوّر است، صاف که نیست، پس چه فرقی می‌کند؟! اصلاً فرض کنید من یک نیم‌دایره این طرف زدم، این را که نمی‌بینم، اگر بخواهم بگردم و به او برسم، باید روی این کرهٔ زمین گِرد راه بروم... دیده‌اید وقتی که کشتی در دریا حرکت می‌کند؟! اوّل که از آنجا نگاه می‌کنید، سر آن دکل و دودکش برای موتورخانه پیدا می‌شود، بعد کم‌کم بقیهٔ کشتی پیدا می‌شود. پس اینکه شما بخواهید به کعبه برسید، باید پایین بروید؛ یعنی شما در هر نقطه که قرار گرفته‌اید، باید دور بزنید پایین بروید تا به آن نقطهٔ پایین که کعبه قرار دارد برسید. حالا به‌جای اینکه من از این طرف پایین بروم، از آن‌طرف پایین می‌روم، چه فرقی می‌کند؟!

کوتاه‌ترین فاصله در تعیین عرفی جهت

تلمیذ: فقط راهش نزدیک‌تر است.

استاد: احسنت! عمده، قرب و بُعد است؛ چون انسان در هر نقطه‌ای که بایستد، توجه و بُعد مکانی نسبت به آن، اتّجاه انسان را تشکیل می‌دهد.

تمثیل مسیرهای گوناگون و ملاک فاصله کوتاه

مثلاً اگر من الآن در موقعیتی قرار بگیرم که شیء دیگر در آن موقعیت قرار دارد، از چند راه می‌توانم با این شیء ارتباط برقرار کنم: یکی خط مستقیم است که به اینجا می‌رود، یکی اینکه از حجرهٔ کناری بروم و به اینجا بیایم، یکی اینکه از سمت چپ بروم و از آن بالکن به اینجا بیایم، یکی اینکه اصلاً از حیاط قلمدوش بگیرم و در بالکن بیایم و بعد از بالکن بیایم، یکی اینکه از روی پشت‌بام کمند بیندازم و پایین بیایم.

اما آنچه اتّجاه من را اوّلاً از میان همه نشان می‌دهد، آن اقصر فاصله‌ای است که بین من و آن نقطه قرار دارد، آن را اتّجاه می‌گویند. یعنی می‌گویند که: «شما در چه سمتی قرار دارید؟!» فرض کنید می‌گوید که: «من در دو دقیقه‌ای این قرار دارم.» در چه مقطعی؟! نمی‌گوید که فرض کنید فاصلهٔ بین من و این، نیم ساعت است. چطور؟! مثلاً به پشت‌بام می‌روم و از روی پشت‌بام می‌روم، سالاریه و زنبیل‌آباد و جمکران همه را طی کنم، بعد به اینجا می‌آیم! آن هم می‌شود دیگر! می‌گویند که: «دیوانه! اینجا دو قدم راه است، چرا این‌همه راه می‌روی؟! پس بلند شو و دور کرهٔ زمین بگرد!»

همیشه در عرف اتّجاه نسبت به یک نقطه‌ای را در اقصر فاصلهٔ آن تعیین می‌کند و از نقطه‌نظر علمی تبیین می‌شود؛ گرچه ممکن است نقاط دیگری هم برای رسیدن به آن وجود داشته باشد.

حکم جهت نماز در نقطه مقابل کعبه

تلمیذ: پس یک جایی می‌رسد که نقاط مختلفی ۳۶۰ درجه دور بزنیم، نسبت به هر نقطه کعبه مساوی می‌شود.

استاد: مساوی است دیگر.

تلمیذ: در اینجا مصلحتی فوت می‌شود و آن وحدت جهت است. انسان به پیش‌نمازی می‌آید و نماز می‌خواند؛ مثلاً اینکه زیر کعبه است، زمین هم دایره‌ای‌شکل است، یک نقطه که زیر کعبه است، نسبت به کعبه ۳۶۰ درجه نسبت به آن مساوی خواهد بود؛ لذا آن افرادی که در آن شهر زندگی می‌کنند، هر دور دایره دور بزنند می‌توانند نماز بخوانند؛ چون همهٔ مسیر مساوی است!

استاد: نه، ببینید درست است، حالا من همین را می‌خواهم عرض کنم که آن اقصر فاصله‌ای که در اینجا لحاظ می‌شود، اتّجاه قبله است. فرض کنید اگر الآن بین من و کعبه ده فرسخ فاصله است، اتّجاه من به این است که به این سمت باشد؛ نه اینکه من از پشت نماز بخوانم، بعد بگویم که: «یک دور، دورِ کرهٔ زمین می‌زنیم و برمی‌گردیم، دوباره به همین سمت خواهیم رسید.» یا اینکه فرض کنید من در اینجا به این جهت نماز بخوانم، این جهت که اصلاً سمتِ کعبه وجود ندارد، این فاصلهٔ نزدیک است.

بعد می‌رسیم به اینکه همهٔ این فاصله‌های نزدیک در تمام کرات زمین یکسان است؛ یعنی هر شهری و هر نقطه‌ای نسبت به کعبه یک اقصر فاصله دارد و یک فاصلهٔ غیر اقصر دارد که فاصلهٔ طولانی است و فقط یک‌جا است و آن درست نقطهٔ مقابل کعبه است. اگر مثلاً یک مته بگذاریم و کعبه را سوراخ کنیم، آن طرف کرهٔ زمین دقیقاً نقطهٔ مقابل کعبه می‌شود که یکی از ایالت‌های آمریکاست، یعنی شهری از شهرهای آمریکاست، آنجا دقیقاً مقابل کعبه است و نمی‌توانیم بگوییم که اقصر است، آنجا به هر طرف نماز بخوانند درست است! به طرف [سمت] مقابل هم نماز بخوانند درست است، طرفِ مقابل یعنی به آن‌طرف هم نماز بخواند به سمت کعبه است و این‌طرف هم نماز بخواند به سمت اتّجاه با قبله قرار می‌گیرد.

پرسش از وحدت جهت در نماز جماعت

تلمیذ: مصلحتش فوت نمی‌شود؟

استاد: چه مصلحتی؟!

تلمیذ: وحدت جهت.

استاد: چه وحدت جهتی؟!

تلمیذ: طرف می‌خواهد در مسجد نماز بخواند، آخوندی می‌گوید که: «به این سمت بخوانیم.» دیگری به سمت دیگری می‌خواند!

استاد: بگوید که: «به این‌طرف نماز بخوان، [چه اشکالی دارد]؟!» بالأخره اگر می‌خواهند به این آقا اقتدا کنند، به یک سمت بخوانند. در مسجد دیگر دلشان می‌خواهد به آن طرف نماز بخوانند، چه وحدتی است؟! [فقط] یک شهری هست در همهٔ عالم، آن هم این‌طوری عمو اُقلی است! حالا این کجا وحدت جهت و وحدت فلان و...!

تلمیذ: بقیهٔ شهرها هم همین‌طور می‌شود.

استاد: بله؟

تلمیذ: در شهر ما مثلاً مردم این‌طرفی نماز می‌خوانند، من حساب کردم، دیدم که به این‌طرف بخوانند نزدیک‌تر است و حال اینکه عرف مثلاً این‌طور اقتضا می‌کرد، اینها هم به این‌طرف می‌ایستند و نماز می‌خوانند. فکر کنم که بحث خورشید و فلک و امثال‌ذلک هم بالأخره پیش می‌آید.

هماهنگی تشخیص عرفی قبله با محاسبات علمی

استاد: نه، ببینید حساب عرف با حساب جهت علمی که دو تا نیست. الآن از نقطه‌نظر علمی فاصلهٔ بین هر شهری را از نقطه‌نظر طول و بُعد جغرافیایی با خود مکه حساب کردند، دقیقاً همهٔ اینها در کتاب‌ها نوشته شده است. فاصلهٔ بین هر شهر از نقطه‌نظر طول و عرض جغرافیایی [حساب شده است] و بعد طبق آن درجه، از سمت جنوب و انحرافش به سمت شرق یا به سمت غرب، آن را لحاظ می‌کنند و قبله در آنجا می‌گذارند و می‌خوانند. این دیگر یک چیز من‌درآوردی نیست که من این‌طور خیال کنم، شما طور دیگری خیال کنید.

تفاوت فاصله جاده‌ای و مسیر مستقیم

الآن فاصلهٔ بین قم تا تهران چقدر است؟ یک فاصله، فاصلهٔ جاده‌ای است که مشخص است؛ فرض کنید ۱۴۵ کیلومتر است. حالا شما بگویید که: «آقا، ۱۴۵ کیلومتر.» بنده می‌گویم که: «نه آقا! ۱۶۵ کیلومتر.» می‌گویید که: «آقا، متر کن!» اینکه دیگر بحث ندارد! یک‌وقت شما فاصلهٔ جاده‌ای را در نظر نمی‌گیرید؛ بلکه فاصلهٔ هوایی را در نظر می‌گیرید؛ یعنی اگر هواپیما بخواهد از اینجا بلند شود به تهران برود، دیگر از جاده که نمی‌رود که دور بزند، کاری به جاده ندارد؛ بلکه قطب‌نما می‌گذارد و بر طبق قطب‌نما حرکت می‌کند و اقصر فاصله تا آن شهر را طی می‌کند.

در کعبه فاصلهٔ هوایی مورد نظر است؛ یعنی اگر فرض کنید که شما یک تیر پرتاب کنید و این کرهٔ زمین را دور بزند و از دریا، کوه و صحرا عبور کند و از همهٔ شهرها بگذرد، آن کمترین فاصله

را طی می‌کند و به کعبه می‌رسد؛ دو تا و ده تا که نداریم، یکی بیشتر نیست. فرض کنید که اگر دقیق باشد، این مسیری که این تیر طی کرد، شما به‌دست می‌آورید دو هزار کیلومتر است. اگر منحرف شده است و به آنجا رسید، می‌گوییم که سه هزار کیلومتر بوده است. قضای تکوینی خارجی، قضای اعتباری که نیست. همهٔ اینها حساب شده است و در تقویم‌های نجومی ذکر شده است.

نسبت اجمال مثالی با تفصیل مادی

[در آن خوابی که] بین صبح تا ظهر این اسفار و اماکن برای شما پیش آمده است، شما یک مدت زمان حقیقی و واقعیِ مثالی، مدت زمان واقعی مثالی، نه واقعی مادی و خورشیدی را در اینجا طی کرده‌اید. این صبح تا ظهر مثالی در عالم مثال است، درست شد؟! حالا ما در اینجا دیگر در فیزیک داخل نشویم که مسائل می‌گذرد. می‌خواستم یک مثال دیگر بزنم؛ یعنی سرعت صوتی و نوری و امثال‌ذلک را بیان کنم که دیگر نیازی نیست، خیال می‌کنم که همین مقدار مطلب را برساند.

پس ما یک صبح تا ظهر مثالی را طی کردیم. حالا اگر قرار باشد ما آن صبح تا ظهر مثالی را در ماده پیاده کنیم، یعنی همین حرکتی را که من بین صبح تا ظهر و با پای پیاده انجام دادم، اگر قرار بود مصلحت و مشیت الهی تعلّق می‌گرفت که این خواب من در عالم خارج تحقق پیدا کند، یعنی فرض کنید که من با پای پیاده این صحرا را طی می‌کنم و به دِهی می‌روم، پنج دقیقه در آنجا اتراق می‌کنم، همهٔ اینها در خواب بوده است، بعد آنجا یک آب خوردن و میوه‌ای می‌خوریم، دوباره حرکت می‌کنیم، به فلان شهر می‌رسیم.

تمثیل فیلم و بسط زمانی محتوای آن

تمام قضایا و ملاقات با تمام افراد و حرکت از تمام گردنه‌ها و عبور از تمام دریاها و تمام این قضایا مانند فیلمی است که این فیلم الآن در دست شماست، ولی این فیلم دوساعته است؛ اگر این فیلم را بخواهید در دستگاه بگذارید و نشان دهید، دو ساعت طول می‌کشد؛ ولی الآن به یک ثانیه در دست شما هست و این را در جیبتان می‌گذارید و با خودتان می‌برید.

اگر این بخواهد در عالم خارج به بسط تفصیلی برسد، دیدن این فیلم دو ساعت طول خواهد کشید؛ اما آیا الآن شما این دو ساعت را می‌توانید در یک لحظه ببینید؟! نمی‌توانید، فیلم که پیدا نیست تا اینکه ببینید، اصلاً چیزی از آن پیدا نیست؛ اما اگر بخواهید این فیلم را در خارج ببینید، دو ساعت طول می‌کشد، درست است؟

حالا اگر خداوند به شما قدرتی داد که با یک نگاه فهمیدید در این فیلم چه خبر است، چقدر طول کشید؟! یک ثانیه. این یک ثانیه مربوط به ماده است یا مربوط به مثال است؟! مربوط به مثال است، اما اگر آن یک ثانیه یا کمتر از یک ثانیهٔ مثالی بخواهد در خارج تحقق پیدا کند؛ یعنی خود پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هم اگر بخواهد این را در خارج ببیند، باید چقدر مایه بگذارد؟ دو ساعت باید برای این فیلم مایه بگذارد، درست شد؟! حالا اگر قرار باشد این صبح تا ظهری که شما در خواب طی کردید در عالم ماده تحقق پیدا کند، چند سال طول می‌کشد؟! حداقل ده سال طول می‌کشد.

پس معلوم می‌شود یک صبح تا ظهر مثالی ده سال از ماده را به خود می‌طلبد، ده سال از ماده را به خود جذب می‌کند و التماس می‌کند. آن را مقام اجمال می‌گویند و این را مقام بسط تفصیلی می‌گویند؛ یعنی اگر آن اجمالِ در مثال بخواهد در این عالم بسط پیدا کند، ده سال طول می‌کشد، درست شد؟! یک پله بالاتر می‌گذاریم.

نسبت زمان ملکوت با عالم مثال

تلمیذ: ملکوت هم نسبت به مثال همین‌طور است.

استاد: احسنت! همین را شما نسبت به ملکوت حساب کنید. ملکوت که علت برای این است، این صبح تا ظهر ملکوتی برای او یک طرفةالعین می‌شود؛ یعنی یک طرفةالعین کار دارد برای اینکه این صور مثالی بخواهند در عالم مثال تحقق پیدا کنند. به ماده کاری نداریم، شما ملکوت را نسبت به آنجا

نگاه کنید، ملکوت آنجا و آنجا تا وقتی که به عالم اسماء برسید، می‌بینید دیگر در آنجا زمان معنا ندارد. آنجا را عالم ثابتات می‌گویند.

تلمیذ: پس در ملکوت هم زمان هست؟

استاد: زمان منطبق با خودش هست، ما از زمان [در آنجا] تعبیر به تحرک می‌کنیم، ولی نه در ملکوت علیا، [بلکه] ملکوت سفلیٰ. اینجاست که می‌گوییم: ﴿وَمَآ أَمۡرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٞ﴾.[1]

شعر حافظ و تجلی واحد در مراتب خلق

این‌همه عکس می و نقش نگارین که نمود *** یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد[2]

[معنای این شعر] یعنی این؛ یعنی یک تجلی خدا تمام عالم خلق را به‌وجود آورد. عالم خلق که فقط عوالم معنا نیست، عالم ماده هم هست، عالم ماده که هنوز نیامده است؛ پس تمام اینها در مقام خلق ربوبی الآن وجود دارند، همهٔ اینها هست، صحبت در این است.

تمایز مشاهده صورت مثالی از تحقق مادی

آنچه خدمت شما عرض شد، فقط یک صورت مشاهده‌ای مثال است؛ یعنی در دید این مسئله برای بحث بداء ما خیلی ضروری است. شما در عالم مثال یک صورتِ مشاهده‌ای داشتید و بعد وقتی که در اینجا می‌آیید و از خواب بیدار می‌شوید، می‌بینید که خبری نیست. آن‌وقت بار و پشتی‌تان را می‌بندید و مثل این توریست‌ها و جهانگردها حرکت می‌کنید به آن صبح تا ظهری که دیشب در خواب دیده‌اید، راه می‌افتید و می‌روید.

تمثیل رؤیای ابراهیم و سفر به مکه

حضرت ابراهیم یک خواب دید، دو ثانیه طول کشید که زن و بچه‌اش را از فلسطین به مکه آورده است. دو ثانیه طول کشید [تا به مکه بیاورد]، بعد هم در آنجا گذاشته و برگشته است. این دو ثانیه‌ای که در آنجا طول کشید، چند روز از حضرت ابراهیم [وقت] گرفت تا بتواند از فلسطین تا مکه صحراهای عربستان را طی کند؟! شاید چند ماه طول کشیده باشد که از آنجا بیاید و اینها را بگذارد و ﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٖ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ﴾[3] و برگردد.

پس معلوم می‌شود زمانِ در مثال نسبت به مقامِ تفصیلی که در خود عالم ماده است، مقامِ اجمال است؛ ولی مقام در خود مثال، مقامِ تفصیل است؛ یعنی ما در خود مثال اجمال نداریم، همه چیز را به‌طور واضح دیدیم؛ یعنی دیدیم که اینجا رفتیم، آنجا رفتیم، با این صحبت کردیم، این غذا را خوردیم، این دریا را طی کردیم، در آنجا اجمالی وجود ندارد، آنجا تفصیل است؛ ولی آنجا نسبت به عالم ماده، مقام اجمال می‌شود، اینجا شرح و بسط تفصیلی می‌شود.

علم عنایی حق و اجمال در عین تفصیل

از اینجا شما باید به این مطلب برسید که می‌گویند: «علم عنایی حق در عین تفصیل، اجمال است.» یعنی چه؟ در علم عنایی حق، مقام تفصیل است، اصلاً اجمال معنا ندارد؛ ولی برای آنکه آن مقام از جنبهٔ علّیت نسبت به معلول خودش واقع شود، مقام اجمال می‌شود. آن علت هم [اگر] بخواهد در معلول تأثیر کند، دوباره اجمال می‌شود. یعنی به‌طورکلی علت در چهره و وجهه و مظهر معلول بسط تفصیلی پیدا می‌کند؛ اما آیا در خود علت اجمال است؟! در خود او که دیگر اجمال نیست.

---

۱ سوره قمر (۵۴)، آیه ۵۰؛ ***افق وحی***، ص ۱۱۶: «اراده ما بر خلقت اشیاء احتیاج به تعدّد و مرور زمان و تدریج ندارد؛ بلکه یک اراده، همه عالم خلق را بدون ذرّه‌ای کم و زیاد به‌وجود آورده است.»

۲ ***دیوان حافظ***، غزل ۱۱۱.

۳ سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۷؛ ***انوار ملکوت***، ج ۱، ص ۱۴۷: «پروردگارا، من برخی از ذرّیّه و فرزندان خود را به وادی بی‌کشت و زرعی نزد بیت‌الحرام تو مسکن دادم.»

تفاوت فعلیت علم الهی با استعداد دانه سیب

بنابراین همان‌طوری‌که عرض شد، این‌طور نیست که علم عنایی حق به معنای تخم سیبی باشد که می‌گویند که این تخم سیب استعداد و قابلیت دارد برای اینکه به یک درخت تنومند تبدیل شود و این‌قدر سیب و امثال‌ذلک بدهد، این خلاف است؛ چون در دانهٔ سیب مقام استعداد است و مقام فعلیت نیست و برای بروز فعلیت احتیاج به علت دارد و بدون علت در آن استعداد می‌ماند؛ اما در علم عنایی حق که علم به بسطِ تفصیلی اشیاء است و ما آن علم را به علم حضوری، نه حصولی، می‌دانیم، چگونه ممکن است اشیاء از نقطه‌نظر بسط تفصیلی و مقام شرح، هنوز به مرحلهٔ فعلیت نرسیده باشد؟ این چگونه ممکن است؟!

این ممتنع الحصول و مستحیل است که از یک طرف قائل شویم به اینکه علم عنایی حق نسبت به اشیاء علم تفصیلی است، از آن‌طرف قائل شویم بر اینکه آن علم، علمِ حصولی نیست؛ بلکه حضوری است و علم حضوری را به معنای کشف تفصیلی بدانیم، همان‌طوری‌که کشف تفصیلی در عالم ماده است؛ الآن ظهر است، بعد کشف تفصیلی می‌شود، عصر می‌شود، بعد کشف تفصیلی می‌شود، شب می‌شود. با شب شدن و عصر شدن حوادثی که اتفاق می‌افتد، همهٔ اینها کشف تفصیلی است.

کشف تفصیلی و شدت حضور در مراتب علیت

همین چیزهایی را که شما دیشب در خواب دیدید، الآن به منصهٔ بروز و ظهور می‌رسد. این را کشف تفصیلی می‌گوییم و وقتی کشف تفصیلی شد، مثل حضور عندالأشیاء. الآن چطور من نسبت به تمام اشیاء در قبال خودم احساس حضور می‌کنم؟! به علم حضوری، نه به علم حصولی، احساس می‌کنم، همین‌طور در وجود پروردگار و در علم عنایی حق به کشف تفصیلی می‌ماند.

اما نکته این است که هرکدام از این مراتب علّیت نسبت به مراتب پایین در مرتبهٔ اجمال می‌شود، و اِلّا همهٔ مملکت شیر تو شیر بود! و هرچه به مرحلهٔ پایین‌تر بیاییم، کشف تفصیلی کندتر و بطیئ‌تر می‌شود و مرور در او بیشتر می‌شود و هرچه به مرحلهٔ بالاتر برویم، سرعت و قدرت در آنجا بیشتر است و حضور قوی‌تر است و نور وجود در آنجا و شدیدتر می‌شود. اشکال شما اینجا روشن شد؟

اشکال حضور ماده در علم عنایی حق

تلمیذ: قبول، ولی بحث در تحقق عالم ماده است. در فرمایشات جناب‌عالی تفصیل... علم عنایی حق غیر از کشف تفصیلی... علم اجمالی نسبت به عالم ماده، خود این عالم ماده است.

استاد: ببینید عرض من این است: وقتی که شما علم عنایی حق را فعلیت می‌دانید و هر فعلیتی را نسبت به پایین‌تر، مقام اجمال می‌دانید، درعین‌حال قائل به حضور فعلی اشیاء عند الحق هستید، چطور می‌شود که اینها همه در عالم مثال هستند، وقتی که ماده شد، یک‌دفعه از پرده گم می‌شود؟! این‌طور که نمی‌شود، ماده هم باید باشد، ماده هست، برای ما نیست.

تفاوت علم حکایی با حضور در عالم مثال

اینجا آن مسئلهٔ دومی است که من فراموش کردم بیان کنم؛ این یک جنبهٔ صورت دارد و یک جنبهٔ غیر صورت دارد. ببینید این اشکال تا وقتی هست که شما نسبت به عالم مثال فقط یک علم حکائی پیدا کنید؛ یعنی فقط آنچه را در خواب مشاهده کردید، نه اینکه در خواب دیدید! مشاهده کردید، نه اینکه خودتان در خواب واقع شدید، آنچه را در خواب مشاهده کردید، اگر بخواهید در عالم طبع پیاده کنید، طول می‌کشد.

حالا اگر خود شما اصلاً از ماده خارج شدید و در مثال رفتید، آیا در آنجا دیگر نسبت به ماده جهل دارید یا آنجا ماده برای شما دیگر جنبهٔ ماده ندارد؟! چون شما که دیگر در ماده نیستید، شما الآن در مثال هستید، در مثال هم همه چیز برای شما روشن است؛ پس شما نسبت به چه چیزی جهل دارید؟ همه چیز که هست.

حقیقت علیت و حضور معلول در علت

تلمیذ: صورت همه چیز هست، ماده باید باشد.

استاد: نه، آقاجان من! پردهٔ سینما که نیست صورت باشد، گفتیم که جنبهٔ علّیت دارد؛ جنبهٔ علّیت یعنی چه؟ یعنی علت اینجا نشسته است و فرض کنید که خوابش برد، یک‌دفعه از خواب بیدار می‌شود و خلق می‌کند؟! نه! به آنکه علت نمی‌گویند، آن موقع به آن علت می‌گویند، نه الآن. جنبهٔ علّیت یعنی الآن در علت، معلول وجود دارد؛ یعنی الآن ماده، حقیقت ماده، گردش و تمام اینها در مثال وجود دارد و شما همه را مشاهده می‌کنید؛ ولی وقتی که به عالم طبع می‌آیید، چیزی را نمی‌بینید.

حضرت نوح و مشاهده حقیقت ارواح خمسه

شما آنجا بودید و دیدید، ولی در اینجا نمی‌بینید؛ لذا وقتی که می‌بینیم من‌باب‌مثال حضرت نوح برای کشتی‌اش به ارواح خمسه قسم می‌دهد[1]، این‌طور نیست که چیز مبهمی می‌بیند که اصلاً نمی‌داند چیست و بعد می‌گوید که: «خدایا، اینها چه هستند؟!» نه! حقیقت و واقعیت پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و آن امامتی را که در این خمسه است که آن امامت اصل و بطن همهٔ اشیاء است به وجدان خودش مشاهده می‌کند. عکس نمی‌بیند که یک‌دفعه خدا بگوید: «روی دیوار پنجتا عکس است، یکی پیغمبر است و بقیه، عکس چه کسانی هستند؟!» نه! این حقیقت و واقعیت را در آن محدودهٔ افکار خودش و حقیقت خودش مشاهده می‌کند.

ادراک وزن و ویژگی‌های مادی در عالم مثال

تلمیذ: قبول است، ولی می‌خواهم بگویم که ماده خودش ثقل دارد، حرکت دارد، قید، زمان، مکان و جده دارد، کم و کیف دارد، اینها که در علم عنایی نمی‌گنجد، می‌گوییم که علم عنایی شامل تمام این عوارض هم هست.

استاد: ببینید مگر این ثقل و ماده از شوائب وجود خارج است؟!

تلمیذ: نه، نیست.

استاد: پس همین ثقل و ماده و خصوصیات، همهٔ اینها در عالم مثال ادراک می‌شوند؛ یعنی وزن هفتاد کیلویی ادراک می‌شود، وجودش ادراک می‌شود، اینکه در چه خانه‌ای و در چه زمانی است، سقفش تیرآهن است، گچش فلان است...

تلمیذ: شاید در خواب بتواند مثلاً یک کوه صد میلیون تنی را هم با یک دستش بلند کند.

استاد: همین. اینکه در خواب صد تن دیده است، واقعاً صد تن را بلند کرده است؛ اما در بیداری نمی‌تواند.

تلمیذ: اما در بیداری محال است.

استاد: نمی‌تواند در بیداری این کار را انجام دهد؛ لذا می‌گویم که شدت در آنجا بیشتر است. اما اگر فرض کنید در عالم خواب دید که ظرفی در خانه است که وزن آن دو کیلو است، می‌آید نگاه می‌کند و می‌بیند: «اینکه دو کیلو است! من که دیشب این را بلند کردم!» اتفاق افتاده است؟! می‌گوید که: «این همین خصوصیت بوده است.» یا اینکه می‌گوید که: «همین رنگ بوده است.» حالا چرا وزن [را مثال بزنیم]، رنگ را بگوییم که این همین رنگ را داشت، همین وزن را داشت، همین خصوصیت را داشت؛ پس معلوم می‌شود همهٔ این خصوصیات در مثال است.

عکس که نیست؛ بلکه حقیقت است، بلند کرده است، دیده است، چشیده است، خورده است و

---

[1] ***الأمالی***، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۱۸؛ ***جامع الأخبار***، ج ۱، ص ۸:
«عن معمر بنِ راشِدٍ قالَ: سمِعتُ أباعبدِاللهِ الصّادِقِ علیهِ السّلامُ یقولُ: ... و إنّ نوحاً لَمّا رَکِبَ فی السّفینةِ و خافَ الغرقَ قالَ: "اللهُمّ إنّی أسألُک بِحقّ مُحمّدٍ و آلِ مُحمّدٍ لمّا أنجیتنی مِن الغرقِ"، فنَجّاهُ اللهُ عنهُ.»
ترجمه:
«معمر بن راشد گوید که شنیدم امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: ... **و چون نوح سوار کشتی شد و از غرق ترسید، گفت: "خدایا، از تو خواهم به‌حق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی." و خدا او را نجات داد.**»

لمس کرده است، کتابی بوده که مطالعه کرده است، رنگ را مشاهده کرده است، اینها را که دیگر نمی‌توانیم بگوییم که خیال است؛ بلکه واقعیت را دیده است، ولی این واقعیت در عالم ماده نیست؛ بلکه در عالم مثال است. حالا صحبت در این است: تا این در ماده وجود نداشته باشد، چطور ممکن است مثالش وجود داشته باشد؟!

تلمیذ: همین اشکال مطرح شده است، می‌گوییم که: «چطور در ماده هست، ولی ما آن را نمی‌بینیم؟»

استاد: شما نمی‌بینید؛ چون در ماده هستید!

تلمیذ: نه، می‌خواهم بگویم که ما باید یک فرض ذهنی هم داشته باشیم.

استاد: فرض ذهنی همین است دیگر. فرض ذهنی همین است که الآن شما این بقچه را داخل صندوق گذاشتید و در صندوق بسته است. برای اینکه شما به این برسید، باید در صندوق را باز کنید و ذهن ما اصلاً نمی‌رسد به اینکه در صندوق را باز کنیم؛ لذا می‌گوییم که: «اصلاً بقچه‌ای نیست.» این بقچه هست، شما باید در صندوق را باز کنید، ذهن نمی‌رسد.

نقش استدلال در پذیرش حقیقت ورای ماده

تلمیذ: نمی‌شود با استدلال در میدان رفت؛ چون باید حتماً با مکاشفه باشد.

استاد: مشاهده به‌جای خود، ولی استدلال کردن هم...

تلمیذ: استدلال فقط یک بحث عقلی است. می‌گوییم که محال است خداوند علم عنایی...

استاد: بله! شما با استدلال هیچ‌وقت نمی‌توانید اشیاء را مشاهده کنید؛ ولی بالأخره قبول می‌کنید؛ یعنی قلب ما قبول می‌کند که غیر از این نمی‌تواند باشد.

تلمیذ: چطور نمی‌تواند باشد؟!

استاد: چطور آن را نمی‌فهمیم، ما می‌گوییم...

تلمیذ: مثلاً من دستم الآن حرکت کرد، همین حرکت، قبل که حرکت نکرد؟

استاد: قبل حرکت نکرده است، ولی در مثال حرکت کرده است، اگر حرکت نمی‌کرد، دست شما الآن حرکت نمی‌کرد.

تلمیذ: مثال که خود ماده نیست، مثال جدای از ماده است.

استاد: علت برای این است؛ یعنی همین دست شما الآن در عالم مثال است، ولی بنده نمی‌بینم.

تلمیذ: پس نباید ثقل باشد، لهذا زمانی که این در عالم مثال هست، فرقش با زمان عالم ماده در همین است.

استاد: ثقل هم در همان‌جا است، چه کسی می‌گوید که نباید داشته باشد؟!

شدت وجود و اجتماع گذشته و آینده در مثال

تلمیذ: شما فرمودید: «از صبح تا ظهر اگر در عالم ماده بیاید، ده سال طول می‌کشد.» این تفاوت از کجا آمده است که ده سال طول می‌کشد؟

استاد: تفاوت فقط به‌خاطر ضعف ماده است.

تلمیذ: این ضعف بر چه تعلّق گرفته است؟

استاد: به ماده است.

تلمیذ: پس این ضعف که آمده است، باعث می‌شود این ماده در آنجا نبوده...

استاد: این ماده بود، ولی به‌نحو شدید بوده است، نه به‌نحو ضعیف.

تلمیذ: شدت یعنی چه؟

استاد: ببینید شدت یعنی حقیقت، یعنی علّیت؛ شدت یعنی همین هست، ولی فرقش فقط در ضعف و قوه است؛ یعنی همین چشم، گوش، ابرو، خط و خال در صورت حضرت‌عالی، همین در عالم مثال است؛ ولی فرقش این است که در آن عالم مثال این حالت قبلی و حالت بعدی و این قبل و بعدِ شما همه

در عالم مثال مجتمع است؛ به‌طوری‌که اگر کسی در عالم مثال به یک نفر نگاه کند، در همان صورت مثالیه قبلش را می‌بیند، البته قلیلش را، قبلش را می‌بیند، مثل یک نواری که همهٔ آن تا آخر وجود دارد.

مشاهده عین ثابت از تولد تا مرگ

بچه را می‌بیند که بزرگ شد، بیست سال، سی سال، چهل سال شد، بعد هم بردند خاکش کردند. تمام اینها را به یک طرفةالعین می‌بیند، واقعاً می‌بیند، نه اینکه خیال کند که صورت می‌بیند. اصلاً می‌بیند که زید است که این کار را کرده است؛ عین ثابت را، درست شد؟! این عین ثابت از مادر متولد شد و بعد به خاک رفت، درست شد؟! خیلی خوب.

این را دید، در ماده آمد، دید هجده سالش است، جلویش نشسته است، می‌گوید که: «بابا، آنکه من دیدم کجاست؟! من چیزی ندیدم! این را می‌گویی! این هجده سالش است.» از دیروزش خبر ندارد، از فردایش هم خبر ندارد، فقط در همان حیطه خبر دارد که این است. این به‌خاطر این است که پرده افتاد. این پرده برداشته شود، در همان حال که این را می‌بیند، همین الآن می‌بیند خاکش هم می‌کنند، همه را مشاهده می‌کند.

ادراک مراتب وزن بدون جمع مقادیر مادی

تلمیذ: پس در این صورت اشکالی که می‌شود، این است که انسان از بدو تولدش یا حتی قبل از آن، زمانی که نطفه است تا زمانی که می‌خواهد بمیرد، چون در یک عالم قیامت تمام این مراحل وجودی در خودش منطوی است، در آنجا باید یک آقای قهرمان پانصد کیلویی یا شاید هم پنج هزار کیلویی باشد.

استاد: چرا؟

تلمیذ: چون تمام موارد مادی در آنجا احتمال دارد.

استاد: بله، هرکدام را در رتبهٔ خودش دارد؛ یعنی پانصد کیلوی الآن با پانصد کیلوی یک ثانیه دیگر، هر دو را ادراک می‌کند، نه اینکه پانصد کیلو به اضافهٔ پانصد کیلو، هزار کیلو می‌شود، هزار کیلو که نیست یا مثلاً برق که نیست تصاعدی بالا برود. الآن در این ثانیه پانصد کیلو، ثانیهٔ بعد هم چهارصد کیلو، بعد دویست کیلو، تمام اینها را مشاهده می‌کند، وزن را هم مشاهده می‌کند، بله.

نفس ناطقه و جامعیت مراحل وجودی در قیامت

تلمیذ: در قیامت خودش را همه‌جا می‌بیند؟!

استاد: در قیامت همه را از بدو و قبل و وقتی که خاک بوده است، اصلاً نطفه‌ای نبوده است...

تلمیذ: پس خطاب که می‌شود، به کدام‌یک اینها خطاب می‌شود؟!

استاد: به آنکه در همهٔ اینها جامع است که نفس است!

تلمیذ: پس این موجودی است که مثل قطار می‌ماند؟!

استاد: نفس ناطقه است دیگر. آقا، شما الآن خودتان را نمی‌بینید که دیروز این کار را کردید، دیگر خودتان دیروز این کار را کردید، دیشب هم این کار را کردید، همین‌طور جلو بروید تا فرض کنید که یک سال قبل در عروسی حساب کنید، ولی شما هرکدام اینها را در یک نقطه می‌بینید!

اللهم صَلّ عَلیٰ محمدٍ و آل محمد